



ویرنه نامه
شهادت امام رضا علیه السلام



ویژه نامه شهادت امام رضا علیه السلام



تاریخ ولادت

پسندیده‌اند و همینطور (به خاطر خلق و خوی نیکوی امام) هم دوستان و نزدیکان و هم دشمنان از ایشان راضی و خشنود بودند.» یکی از القاب مشهور حضرت «عالم آل محمد» است. این لقب نشانگر ظهور علم و دانش ایشان می‌باشد. جلسات مناظره متعددی که امام با دانشمندان بزرگ عصر خویش، بویژه علمای ادیان مختلف انجام داد و در همه آن‌ها با سربلندی تمام بیرون آمد دلیل کوچکی بر این سخن است، که قسمتی از این مناظرات در بخش «جنبه علمی امام» آمده است. این توانایی و برتری امام، در تسلط بر علوم یکی از دلایل امامت ایشان می‌باشد و با تأمل در سخنان امام در این مناظرات، کاملاً این مطلب روشن می‌گردد که این علوم جز از یک منبع وابسته به الهام و وحی نمی‌تواند سرچشمه گرفته باشد.

ایشان دارای القاب متعددی از جمله؛ رضا، صابر، فاضل، قرة اعین المؤمنین (نور چشم مؤمنان) و... هستند، [خصیبه، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، ص ۲۷۹، البلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ق؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، محقق و مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، ج ۲، ص ۲۸۴، بنی هاشمی، تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱ق].

امام کاظم علیه السلام کنیه ابوالحسن را به ایشان عنایت فرمودند، و به علی بن یقطین فرمودند: «ای علی، این پسرم (با اشاره به امام رضا علیه السلام)، آقای فرزندان من است و من کنیه خویش را به او داده‌ام. البته امام کاظم علیه السلام نیز کنیه‌شان ابوالحسن بوده است و این کنیه میان پدر و فرزند مشترک می‌باشد. بدین جهت امام کاظم علیه السلام را «ابوالحسن اول» و امام رضا علیه السلام را «ابوالحسن دوم» می‌نامند.

امام رضا علیه السلام هشتمین امام شیعیان، از سلاله پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و هشتمین جانشین پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است. بنابر نظر مشهور مورخان امام رضا علیه السلام، در یازدهم ذی قعدة سال ۱۴۸ هجری قمری در مدینه منوره متولد شد. [کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۱، ص ۴۸۶، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق؛ مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق و مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، ج ۶، ص ۷۰، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق؛ شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۴۷، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق].

ایشان در سن ۳۵ سالگی عهده‌دار مسئولیت امامت و رهبری شیعیان گردیدند و حیات ایشان مقارن بود با خلافت خلفای عباسی که سختی‌ها و رنج بسیاری را بر امام روا داشتند و سرانجام مأمون عباسی ایشان را در سن ۵۵ سالگی به شهادت رساند.

نام و القاب

نام مبارک ایشان «علی»، کنیه آن حضرت، «ابوالحسن» و مشهورترین لقب ایشان «رضا» به معنای «خشنودی» می‌باشد. امام محمد تقی علیه السلام امام نهم و فرزند ایشان سبب نامیده شدن آن حضرت به این لقب را اینگونه نقل می‌فرمایند: «خداوند او را رضا لقب نهاد زیرا خداوند در آسمان و رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام در زمین از او خشنود بوده‌اند و ایشان را برای امامت



پدر و مادر

پدر بزرگوار امام رضا علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام پیشوای هفتم شیعیان بودند که در سال ۱۸۳ هـ.ق به دست هارون عباسی به شهادت رسیدند. مادر امام رضا علیه السلام کنیزی از اهالی نوبه بوده است که درباره نام مقدس این خانم، راویان اختلاف دارند، برخی، آن حضرت را خیزران نامیده‌اند و گفته‌اند که ایشان ام ولد و از اهالی نوبه بوده و اروی نام داشته و لقبش شقراء بوده است. برخی گفته‌اند اسم او نجمه و کنیه‌اش ام‌البین بوده و برخی نام آن بانورا تکتم دانسته‌اند. در روایتی آمده که مادر امام رضا علیه السلام کنیزی پاک و پرهیزگار به نام نجمه بود [طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۷۴، نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳ق؛ شیخ مفید، الاختصاص، ص ۱۹۶، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق]. البته نام‌های دیگری نیز برای مادر گرامیشان ذکر کرده‌اند. امین عاملی، سید محسن، سیره معصومان، ترجمه حجتی کرمانی، علی، ج ۶، ص ۱۴۲، نشر سروش، تهران، ۱۳۷۶ش؛ قرشی، باقر شریف، پژوهشی دقیق در زندگانی امام رضا علیه السلام، ترجمه صالحی، سید محمد، ج ۱، ص ۴۰ و ۴۱، اسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲ش]. که حمیده مادر امام کاظم علیه السلام وی را خرید و به پسرش بخشید و بعد از ولادت حضرت رضا علیه السلام او را طاهره نامید.

شیخ صدوق در مورد ایشان می‌نویسد: «ایشان از زمره زنان شریف غیر عرب و کنیز حمیده خاتون مادر امام موسی علیه السلام، و از زنان شایسته در عقل و دین و شرف بود و بانویش حمیده را بسیار محترم می‌داشت و از روی احترام به او هرگز در مقابلش نمی‌نشست. بنابراین حمیده به پسرش امام موسی علیه السلام گفت: «ای فرزند، یقیناً تکتم کنیزی است که من هرگز بهتر از او را ندیده‌ام و شکی ندارم که خداوند به او فرزندی عطا خواهد کرد. من او را به تو بخشیدم و سفارش می‌کنم که با مهربانی با او رفتار کنی.»

تولد امام

حضرت رضا علیه السلام در یازدهم ذی‌قعدة الحرام سال ۱۴۸ هجری در مدینه منوره دیده به جهان گشودند. از قول مادر ایشان نقل شده است که: «هنگامی که به حضرتش حامله شدم به هیچ وجه ثقل حمل را در خود حس نمی‌کردم و وقتی به خواب می‌رفتم، صدای تسبیح و تمجید حق تعالی و ذکر «لا اله الا الله» را از شکم خود می‌شنیدم، اما چون بیدار می‌شدم دیگر صدایی بگوش نمی‌رسید. هنگامی که وضع حمل انجام شد، نوزاد دو دستش را به زمین نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می‌داد؛ گویی چیزی می‌گفت.»

نظیر این واقعه، هنگام تولد دیگر ائمه و بعضی از پیامبران الهی نیز نقل شده است، از جمله حضرت عیسی که به اراده الهی در اوان تولد، در گهواره لب به سخن گشوده و با مردم سخن گفتند که شرح این ماجرا در قرآن کریم آمده است.

دوران کودکی و جوانی

حضرت رضا علیه السلام، دوران کودکی و جوانی را تا سال ۲۰۱ هجری قمری در مدینه طیبه [جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، ص ۴۲۶، انصاریان، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۱ش؛] که مهبط وحی بود در خدمت پدر بزرگوارش سپری کرد و مستقیماً تحت تعلیم و تربیت امام هفتم علیه السلام قرار گرفت و علوم و معارف و اخلاق و تربیتی را که امام کاظم علیه السلام از پدرانش به ارث برده بود، به او آموخت. [ر.ک: پژوهشی دقیق در زندگانی امام رضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۰.]

حضرت رضا علیه السلام تا قبل از هجرت به مرو، در جوار مدفن پاک رسول خدا و اجداد طاهربینشان به هدایت مردم و تبیین معارف دینی و سیره نبوی می‌پرداختند. مردم مدینه امام رضا علیه السلام را بسیار دوست می‌داشتند و به ایشان همچون پدری مهربان می‌نگریستند. تا قبل از این سفر، با اینکه امام بیشتر سال‌های عمرش را در مدینه گذرانده بود، اما در سراسر مملکت اسلامی، پیروان بسیاری داشتند که گوش به فرمان اوامر امام بودند.

علی بن موسی الرضا علیه السلام، در گفتگویی که با مأمون درباره ولایت عهدی داشتند، در این باره این گونه می‌فرمایند: «همانا ولایت عهدی هیچ امتیازی را بر من نیفزود. هنگامی که من در مدینه بودم فرمان من در شرق و غرب نافذ بود و اگر از کوچه‌های شهر مدینه عبور می‌کردم، عزیرتر از من کسی نبود. مردم پیوسته حاجاتشان را نزد من می‌آوردند و کسی نبود که بتوانم نیاز او را برآورده سازم، مگر اینکه این کار را انجام می‌دادم و مردم به چشم عزیز و بزرگ خویش، به من می‌نگریستند.» گزارشی از حضور ایشان در بغداد هنگام زندانی بودن پدر بزرگوارشان در آن شهر در دسترس نیست.

ازدواج

در مورد تعداد همسران آن حضرت بین مورخان اختلاف است، اکثر مورخان تعداد همسران آن حضرت را یک یا دو نفر نوشته‌اند، و عده کمی نیز برای حضرت سه همسر یاد کرده‌اند. اما مشهور این است امام رضا علیه السلام دارای تعدادی کنیز بودند، از جمله کنیزان ایشان، سبیکه مادر امام جواد علیه السلام است. وی کنیزی بود که به او سبیکه یا دُرّه می‌گفتند که از خاندان ماریه قبطیه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، بوده است. حضرت رضا علیه السلام او را خیزران نام گذاشتند و این بانو از اهالی نوبه (منطقه ای در آفریقا) است. [طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۹۱، نشر آل البیت، قم، ۱۴۱۷ق؛ امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۲، دار التعارف، بیروت، ۱۴۰۳ق]. مأمون به امام رضا علیه السلام پیشنهاد داد که با دخترش «ام حبیب» یا «ام حبیبه» ازدواج کند و امام نیز پذیرفت. طبری این ازدواج را در حوادث سال ۲۰۲ قمری یاد می‌کند. گفته‌اند که هدف مأمون از این کار، نزدیکی بیشتر به امام رضا علیه السلام و نفوذ به خانه وی جهت اطلاع از برنامه‌هایش بوده است. سیوطی نیز،



بودند و در آنجا در جوار مدفن پاک رسول خدا ﷺ و اجداد طاهربینشان به هدایت مردم و تبیین معارف دینی و سیره نبوی می پرداختند. مردم مدینه نیز بسیار امام را دوست می داشتند و به ایشان همچون پدری مهربان می نگریستند. تا قبل از این سفر، با اینکه امام بیشتر سال های عمرش را در مدینه گذرانده بود، اما در سراسر مملکت اسلامی پیروان بسیاری داشت که گوش به فرمان اوامر امام بودند.

امامت حضرت رضا علیه السلام

امامت و وصایت حضرت رضا علیه السلام بارها توسط رسول خدا ﷺ، پدر بزرگوار و اجداد طاهربینشان علیه السلام اعلام شده بود. به ویژه امام کاظم علیه السلام بارها در حضور مردم، ایشان را به عنوان وصی و امام بعد از خویش معرفی کرده بودند که به یک نمونه از آن ها اشاره می شود:

از محمد بن اسماعیل بن فضل هاشمی چنین روایت شده است که گفت: بر امام موسی کاظم علیه السلام وارد شدم در حالی که ایشان به شدت مریض بودند، به حضرت عرض کردم: اگر خدای ناکرده برای شما اتفاقی بیفتد- و خدا آن روز را نیاورد- به چه کسی رجوع کنیم (امام بعد از شما کیست)؟ فرمود: «به فرزندم علی، نوشته او، نوشته من است، و او وصی و جانشین من بعد از مرگم خواهد بود». [عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۱.]

یکی از یاران امام موسی کاظم علیه السلام می گوید: «ما شصت نفر بودیم که موسی بن جعفر علیه السلام به جمع ما وارد شد و دست فرزندش علی در دست او بود. فرمود: «آیا می دانید من کیستم؟» گفتیم: «تو آقا و بزرگ ما هستی». فرمود: «نام و لقب من را بگویید.» گفتیم: «شما موسی بن جعفر بن محمد هستید.» فرمود: «این که با من است کیست؟» گفتیم: «علی بن موسی بن جعفر.» فرمود: «پس شهادت دهید او در زندگانی من وکیل من است و بعد از مرگ من وصی من می باشد.»

پس از شهادت امام هفتم، بیشتر شیعیان با توجه به وصیت امام علیه السلام و دلایل و شواهد دیگر، امامت فرزند ایشان، علی بن موسی الرضا علیه السلام را پذیرفتند و وی را به عنوان امام هشتم تأیید نمودند. این دسته که بزرگان اصحاب امام کاظم علیه السلام را هم شامل می شد به نام قطعیه مشهور شدند. ولی گروه دیگری از اصحاب امام هفتم علیه السلام بنا به دلایلی، از اعتراف به امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام سرباز زده و در امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کردند. آنان اظهار می داشتند که موسی بن جعفر علیه السلام آخرین امام است و کسی را به امامت تعیین نکرده و یا دست کم ما از آن آگاه نیستیم، این گروه واقفیه (یا واقفه) نامیده شدند. امام رضا علیه السلام در روایتی سرنوشت آن ها را اینگونه بیان فرمودند: «در حیرت زندگی می کنند و نهایت در حال کفر می میرند».

در حدیث مشهوری نیز که جابر از قول نبی اکرم نقل می کند امام رضا علیه السلام به عنوان هشتمین امام و وصی پیامبر معرفی شده اند. امام صادق علیه السلام نیز مکرر به امام کاظم علیه السلام می فرمودند که «عالم آل محمد

از ازدواج دختر مأمون با امام رضا علیه السلام یاد می کند ولی اسم آن دختر را ذکر نمی کند و همسر دائمی امام رضا علیه السلام ام حبیبه بود. [شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق و مصحح: لاجوردی، مهدی، ج ۲، ص ۱۴۷، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ق؛ مازندرانی، ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۶۷، نشر علامه، قم، ۱۳۷۹ق؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۲۳؛ شمس الدین محمد بن طولون، الأئمة الاثنا عشر، ص ۹۷، نشر رضی، قم، بی تا؛ المرعشی التستری، القاضی نورالله، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۱۲، ص ۳۸۶، مكتبة آية الله المرعشی النجفی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.]

فرزندان امام رضا علیه السلام

در تعداد و اسامی فرزندان امام رضا علیه السلام نقل های مختلفی وجود دارد؛ گروهی آن ها را پنج پسر و یک دختر، به نام های محمد قانع، حسن، جعفر، ابراهیم، حسین و عایشه ذکر کرده اند؛ [مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۳۲۰، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق؛ محدث اربلی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۷۹۱، نشر رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ق؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۱۳؛ و ر.ک: شبرای، جمال الدین، ص ۳۴۶ و ۳۴۷، دار الکتب، قم، چاپ اول، ۱۴۲۳ق؛ حموی، محمد بن اسحاق، أنیس المؤمنین، ص ۲۰۳، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۶۳ش؛ حسینی عاملی، سید تاج الدین، التتمة فی تواریخ الأئمة علیهم السلام، ص ۱۲۳، نشر بعثت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.] همچنین در نقلی شیخ صدوق در سلسله سند روایتی از فاطمه به عنوان یکی از دختران آن حضرت نام برده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ... قَالَ حَدَّثَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ...»؛ شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق و مصحح: لاجوردی، مهدی، ج ۲، ص ۷۱، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.] اما شیخ مفید بر این عقیده است، که امام هشتم علیه السلام، فرزندی جز امام جواد علیه السلام نداشتند. [الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۷۱: «وَمَضَى الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَمْ يَتْرُكْ وَ لَدَا نَعْلَمُهُ إِلَّا ابْنَهُ الْإِمَامَ بَعْدَهُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»] ابن شهر آشوب [المناقب، ج ۴، ص ۳۶۷: «وَوَلَدُهُ مُحَمَّدُ الْإِمَامُ قَطُّ.»] و طبرسی، [إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۸۶: «و كان للرضا علیه السلام من الولد ابنه أبو جعفر محمد بن علی الجواد علیه السلام لا غیر.»] نیز بر همین اعتقادند.

اما قول معتبر در تعداد فرزندان، این است که آن حضرت را دو فرزند بوده، به نام های محمد و موسی، و جز آن ها فرزندی از آن حضرت به جای نمانده است. گفته شده فرزندی از آن حضرت که دو سال یا کمتر داشته در قزوین دفن شده است، که امامزاده حسین کنونی قزوین همان است. بنابر روایتی امام در سال ۱۹۳ به این شهر مسافرتی داشته است.

زندگی امام در مدینه

حضرت رضا علیه السلام تا قبل از هجرت به مرو در مدینه زادگاه شان، ساکن



واقع شده است. در آن زمان کوشش‌های فراوانی در تحریک هارون برای کشتن امام رضا علیه السلام می‌شد تا آنجا که در نهایت هارون تصمیم بر قتل امام گرفت؛ اما فرصت نیافت نقشه خود را عملی کند. بعد از وفات هارون فرزندش امین به خلافت رسید. در این زمان به علت مرگ هارون ضعف و تزلزل بر حکومت سایه افکنده بود و این تزلزل و غرق بودن امین در فساد و تباهی باعث شده بود که او و دستگاه حکومت، از توجه به سوی امام و پیگیری امر ایشان بازمانند. از این رو می‌توانیم این دوره را در زندگی امام دوران آرامش بنامیم.

اما سرانجام مأمون عباسی توانست برادر خود امین را شکست داده و او را به قتل برساند و لباس قدرت را به تن نماید و توانسته بود با سرکوب شورشیان فرمان خود را در اطراف و اکناف مملکت اسلامی جاری کند. وی حکومت ایالت عراق را به یکی از عمال خویش واگذار کرده بود و خود در مرو اقامت گزید و فضل بن سهل را که مردی بسیار سیاستمدار بود، وزیر و مشاور خویش قرار داد. اما خطری که حکومت او را تهدید می‌کرد علویان بودند که بعد از قرنی تحمل شکنجه و قتل و غارت، اکنون با استفاده از فرصت دو دستگی در خلافت، هر یک به عناوین مختلف در خفا و آشکار علم مخالفت با مأمون را برافراشته و خواهان براندازی حکومت عباسی بودند؛ به علاوه آنان در جلب توجه افکار عمومی مسلمین به سوی خود، و کسب حمایت آن‌ها موفق گردیده بودند و دلیل آشکار بر این مدعا این است که هر جا علویان بر ضد حکومت عباسیان قیام و شورش می‌کردند، انبوه مردم از هر طبقه دعوت آنان را اجابت کرده و به یاری آن‌ها بر می‌خواستند و این، بر اثر ستم‌ها و ناروایی‌ها و انواع شکنجه‌های دردناکی بود که مردم و بخصوص علویان از دستگاه حکومت عباسی دیده بودند. از این رو مأمون در صدد برآمده بود تا موجبات برخورد با علویان را برطرف کند. بویژه که او تصمیم داشت تشنجات و بحران‌هایی را که موجب ضعف حکومت او شده بود از میان بردارد و برای استقرار پایه‌های قدرت خود، محیط را امن و آرام سازد. لذا با مشورت وزیر خود فضل بن سهل تصمیم گرفت تا دست به خدعه‌هایی بزند. او تصمیم گرفت تا خلافت را به امام پیشنهاد دهد و خود از خلافت به نفع امام کناره‌گیری کند، زیرا حساب می‌کرد نتیجه از دو حال بیرون نیست، یا امام می‌پذیرد و یا نمی‌پذیرد و در هر دو حال برای خود او و خلافت عباسیان، پیروزی است. زیرا اگر بپذیرد ناگزیر، بنابر شرطی که مأمون قرار می‌داد ولایت عهدی آن حضرت را خواهد داشت و همین امر مشروعیت خلافت او را پس از امام نزد تمامی گروه‌ها و فرقه‌های مسلمانان تضمین می‌کرد. بدیهی است برای مأمون آسان بود در مقام ولایت‌عهدی بدون این که کسی آگاه شود، امام را از میان بردارد تا حکومت به صورت شرعی و قانونی به او بازگردد. در این صورت علویان با خشنودی به حکومت می‌نگریستند و شیعیان خلافت او را شرعی تلقی می‌کردند و او را به عنوان جانشین امام می‌پذیرفتند. از طرف دیگر چون مردم حکومت را مورد تایید امام می‌دانستند لذا

از فرزندان تو است و او وصی بعد از تو می‌باشد.»
روایتی از سلمان، صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله، نقل شده که آن حضرت وقتی به امامان دوازده گانه بعد از خود اشاره می‌کند، او از آن حضرت می‌خواهد که به نام‌های آنان نیز تصریح فرماید، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همه آن بزرگواران را به اسم نام می‌برد که امام رضا علیه السلام هشتمین امام در میان آن‌ها می‌باشد. [خزاز، علی بن محمد، کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الاثنی عشر، ص - ۴۰]

روایت دیگر در معرفی امامان علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله، توسط ابوهیریه نقل شده است که نام مبارک امام رضا علیه السلام در میان آنان، مشاهده می‌شود. [خزاز، علی بن محمد، کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الاثنی عشر، ص ۸۱ - ۸۵]

در روایات متعددی وارد شده است که، امام موسی کاظم علیه السلام، تصریح به امامت امام رضا علیه السلام نموده اند. در این زمینه شیخ مفید، دوازده تن از اصحاب امام کاظم علیه السلام را که موضوع جانشینی و امامت امام رضا علیه السلام را نقل کرده اند، نام برده است؛ از جمله آن‌ها «داود رقی» است. او می‌گوید: «به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: من پیر شده‌ام، پس دست مرا بگیر و از آتش جهنم برهان و بفرما امام ما پس از شما کیست؟ حضرت به فرزند بزرگوارش امام رضا علیه السلام اشاره کرده و فرمود: امام شما پس از من، او است.» [مفید، محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ص ۲۵۰ و ۲۵۱]

مخزومی می‌گوید: امام موسی بن جعفر علیه السلام ما را احضار کرده، فرمود: آیا می‌دانید چرا شما را طلبیدم؟ عرض کردیم: نه! فرمود: خواستم تا گواه باشید که این پسر (اشاره به امام رضا علیه السلام)، وصی و جانشین من است... [مفید، محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۴۸]

امام رضا علیه السلام در مدینه، پس از شهادت پدر، امامت بر مردم را برعهده گرفت، و به رسیدگی امور پرداخت، شاگردان پدر را به دور خودش جمع کرد و به تدریس و تکمیل حوزه علمیه جدش امام صادق علیه السلام مشغول شد و در این راستا گام‌های بزرگ و استواری برداشت.

خلفای هم عصر

امام رضا علیه السلام پس از شهادت پدرش امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ ق امامت را عهده‌دار شد؛ مدت امامت آن حضرت حدود ۲۰ سال (۱۸۳-۲۰۳ ق) بود که ۱۷ سال آن در مدینه و سه سال آخر آن در خراسان گذشت. که با خلافت هارون الرشید (۱۰ سال)، محمد امین (حدود ۵ سال) و مأمون (۵ سال) همزمان شد. [پژوهشی دقیق در زندگانی امام رضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴۷]

مدتی از روزگار زندگانی امام رضا علیه السلام همزمان با خلافت هارون الرشید بود. در این زمان است که مصیبت دردناک شهادت پدر بزرگوارشان و دیگر مصیبت‌های اسفبار برای علویان (سادات و نوادگان امیرالمؤمنین)



کنند»، و به اصحابش او را معرفی کرد که جانشین وی خواهد بود.

حدیث سلسله الذهب

در طول سفر امام به مرو، هر کجا توقف می فرمودند، برکات زیادی شامل حال مردم آن منطقه می شد. از جمله هنگامی که امام در مسیر حرکت خود وارد نیشابور شدند و در حالی که در محملی قرار داشتند از وسط شهر نیشابور عبور کردند. مردم زیادی که خبر ورود امام به نیشابور را شنیده بودند، همگی به استقبال حضرت آمدند. در این هنگام دو تن از علما و حافظان حدیث نبوی، به همراه گروه های بیشماری از طالبان علم و اهل حدیث و درایت، مهار مرکب را گرفته و عرضه داشتند: «ای امام بزرگ و ای فرزند امامان بزرگوار، تو را به حق پدران پاک و اجداد بزرگوارت سوگند می دهیم که رخسار فرخنده خویش را به ما نشان دهی و حدیثی از پدران و جد بزرگوارت ان پیامبر خدا ﷺ برای ما بیان فرمایی تا یادگاری نزد ما باشد». امام دستور توقف مرکب را دادند و دیدگان مردم به مشاهده طلعت مبارک امام روشن گردید. مردم از مشاهده جمال حضرت بسیار شاد شدند به طوری که بعضی از شدت شوق می گریستند و آن هایی که نزدیک ایشان بودند، بر مرکب امام بوسه می زدند. ولوله عظیمی در شهر طنین افکنده بود به طوری که بزرگان شهر با صدای بلند از مردم می خواستند که سکوت نمایند تا حدیثی از آن حضرت بشنوند. ایشان فرمودند: «شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود شنیدم از پدرم محمد بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود شنیدم از جبرئیل که گفت شنیدم از پروردگار ﷻ فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»، «کلمه لا إله إلا الله» دژ و حصار من است. پس هر کس داخل دژ و حصار من شود، از عذاب من ایمن خواهد بود.» پس هنگامی که مرکب حضرت حرکت کرد با آواز بلند فرمود با شروط آن و من یکی از آن شروط هستم.

امام رضا علیه السلام و مسأله ولایتعهدی

مهمترین فصل تاریخی زندگی امام رضا علیه السلام جریان ولایتعهدی آن حضرت است، جریانی که به موجب آن، حضرت مجبور شدند از شهر مدینه به مرو سفر کنند و پس از مدتی و با کینه مأمون به شهادت برسند. هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد مرو شدند، مأمون از ایشان استقبال شایانی کرد و در مجلسی که همه ارکان دولت حضور داشتند صحبت کرد و گفت: «همه بدانند من در آل عباس و آل علی علیه السلام هیچ کس را بهتر و صاحب حق تر به امر خلافت از علی بن موسی رضا علیه السلام ندیدم». پس از آن به حضرت رو کرد و گفت: «تصمیم گرفته ام که خود را از خلافت خلع کنم و آن را به شما واگذار نمایم.»، اما امام کاملا از قصد مأمون آگاهی

قیام هایی که بر ضد حکومت می شد جاذبه و مشروعیت خود را از دست می داد.

او می اندیشید اگر امام خلافت را نپذیرد ایشان را به اجبار ولیعهد خود می کند که در اینصورت بازهم خلافت و حکومت او در میان مردم و شیعیان توجیه می گردد و دیگر اعتراضات و شورش هایی که به بهانه غصب خلافت و ستم، توسط عباسیان انجام می گرفت دلیل و توجیه خود را از دست می داد و با استقبال مردم و دوستداران امام مواجه نمی شد. از طرفی او می توانست امام را نزد خود ساکن کند و از نزدیک مراقب رفتار امام و پیروانش باشد و هر حرکتی از سوی امام و شیعیان ایشان را سرکوب کند. همچنین او گمان می کرد که از طرف دیگر شیعیان و پیروان امام، ایشان را به خاطر نپذیرفتن خلافت در معرض سؤال و انتقاد قرار خواهند داد و امام جایگاه خود را در میان دوستدارانش از دست می دهد.

سفر امام رضا علیه السلام به خراسان

هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو در سال ۲۰۰، یا ۲۰۱ قمری بود. پس از تصمیم مأمون تصمیم مبنی بر دادن پیشنهاد ولایتعهدی به امام، او یکی از افراد خویش به نام رجاء بن ابی ضحاک را به مدینه فرستاد تا امام را به مرو محل اقامت مأمون بیاورد. به عقیده برخی، مأمون مسیر مشخصی برای سفر امام رضا علیه السلام به مرو انتخاب کرد تا آن حضرت از مراکز شیعه نشین عبور نکند، زیرا از اجتماع شیعیان برگرد امام می ترسید. او دستور داد تا حضرت را از مسیر کوفه نیاورند بلکه از طریق بصره، خوزستان و فارس، به نیشابور بیاورند. مسیر حرکت، طبق کتاب اطلس شیعه چنین بوده است: مدینه، نقره، هوسجه، نجاج، حفر ابوموسی، بصره، اهواز، بهبهان، اصطخر، ابرقوه، ده شیر (فراشاه)، یزد، خرائق، رباط پشت بادام، نیشابور، قدمگاه، ده سرخ، طوس، سرخس، مرو. به گزارش شیخ مفید مأموران مأمون، امام رضا علیه السلام و برخی از بنی هاشم را از مسیر بصره به مرو آوردند. مأمون آن ها را در خانه ای و امام رضا را در خانه ای دیگر جای داد و او را اکرام کرد.

شیخ صدوق از معول سجستانی آورده: «زمانی که برای بردن امام رضا علیه السلام به خراسان پیکی به مدینه آمد، من در آنجا بودم. امام به منظور وداع از رسول خدا ﷺ وارد حرم شد، او را دیدم که چندین بار از حرم بیرون می آمد و دوباره به سوی مدفن پیغمبر باز می گشت و با صدای بلند گریه می کرد. من به امام نزدیک شده و سلام کردم و علت این موضوع را از آن حضرت جویا شدم. در جواب فرمودند: «من از جوار جدّم بیرون رفته و در غربت از دنیا خواهم رفت.»

امام پیش از رفتن به خراسان به داخل مسجد پیامبر ﷺ وارد شد و دستش را بر لبه قبر شریف نهاد و فرزندش را به قبر چسباند و نزد جدش رسول خدا ﷺ طلب حفاظت برای او کرد و سپس به فرزندش گفت: «به تمام وکلا و خدمتکارانم گفته ام که از تو شنوایی داشته باشند و پیرویت





گروه‌ها پا گرفت. مدارس از جویندگان دانش در سطوح مختلف علمی و دینی پر شد. به خصوص در زمان هارون الرشید و مأمون و در زمان امامت امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

حضرت امام رضا علیه السلام در زمان منصور به دنیا آمدند و در زمان خلافت مهدی، هادی، هارون الرشید و مأمون زندگی کردند و این زمانی بود که فرهنگ و فکر اسلامی به خوبی پایه گرفته بود و در آن زمان مؤسسين مذاهب فقهی مختلفی نیز زندگی می‌کردند. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پناه اهل فکر و معرفت بودند و با علمای فلسفه به مناظره و بحث می‌پرداختند و در حالی که اهل فقه و شرع را هدایت و توجیه می‌کردند به محور آن‌ها تبدیل شده بودند.

مأمون پس از آوردن امام رضا علیه السلام به مرو، جلسات علمی متعددی با حضور علمای گوناگون تشکیل داد. در این جلسات، مذاکرات زیادی میان امام و دیگران صورت می‌گرفت که به طور عمده درباره مسائل اعتقادی و فقهی بود. بخشی از این مذاکرات را طبرسی در کتاب احتجاج فراهم آورده است. مأمون می‌خواست با کشاندن امام به بحث، تصویری را که عامه مردم درباره ائمه اهل بیت علیهم السلام داشتند و آنان را صاحب علم خاص مثلاً «علم لدنی» می‌دانستند، از بین ببرد. صدوق در این باره می‌گوید: «مأمون اندیشمندان سطح بالای هر فرقه را در مقابل امام قرار می‌داد تا حجت آن حضرت را به وسیله آنان از اعتبار بیندازد و این به جهت حسد او نسبت به امام و منزلت علمی و اجتماعی او بود.» اما هیچ کس با آن حضرت روبه رو نمی‌شد جز آن که به فضل او اقرار کرده و به حجتی که از طرف امام علیه او اقامه می‌شود، ملتزم می‌گردید.

این مجالس به تدریج مشکلاتی را برای مأمون درست کرد. زمانی که وی متوجه شد، تشکیل چنین جلساتی برای وی خطرناک است، اقدام به محدود کردن امام کرد. از عبدالسلام هروی نقل شده که به مأمون اطلاع دادند: امام رضا علیه السلام مجالس کلامی تشکیل داده و بدین وسیله مردم شیفته وی می‌شوند. مأمون به محمد بن عمرو طوسی مأموریت داد تا مردم را از مجلس آن حضرت طرد نماید. پس از آن امام در حق مأمون نفرین کرد.

مأمون که پیوسته شور و اشتیاق مردم نسبت به امام و اعتبار بی‌همتای امام را در میان ایشان می‌دید می‌خواست تا این قداست و اعتبار را خدشه‌دار سازد و از جمله کارهایی که برای رسیدن به این هدف انجام داد تشکیل جلسات مناظره‌ای بین امام و دانشمندان علوم مختلف از سراسر دنیا بود، تا آن‌ها با امام به بحث بپردازند، شاید بتوانند امام را از نظر علمی شکست داده و وجهه علمی امام را زیر سوال ببرند که شرح یکی از این مجالس را می‌آوریم:

«برای یکی از این مناظرات، مأمون فضل بن سهل را امر کرد که اساتید کلام و حکمت را از سراسر دنیا دعوت کند تا با امام به مناظره بنشینند. فضل نیز اسقف اعظم نصاری، بزرگ علمای یهود، روسای صابئین

داشت، چرا که مأمون برای رسیدن به خلافت، برادرش امین را کشته بود و بغداد را خراب کرده بود. به همین دلیل به او گفتند: «اگر این خلافت مال تو است جایز نیست خودت را خلع کنی و لباسی را که خدا به تو پوشانده به دیگری بدهی، و اگر خلافت مال تو نیست چیزی که مال تو نیست جایز نیست آن را به من بدهی.»

مأمون بر خواسته خود پافشاری کرد و بر امام اصرار ورزید، اما امام فرمودند: «هرگز قبول نخواهم کرد». وقتی مأمون مایوس شد، گفت: «پس ولایت عهدی را قبول کن تا بعد از من شما خلیفه و جانشین من باشید». این اصرار مأمون و انکار امام تا دو ماه طول کشید و حضرت قبول نمی‌فرمودند و می‌گفتند: «از پدرانم شنیدم، من قبل از تو از دنیا خواهم رفت و مرا با زهر شهید خواهند کرد و بر من ملائک زمین و آسمان خواهند گریست و در وادی غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد». اما مأمون بر این امر پافشاری نمود تا آنجا که مخفیانه و در مجلس خصوصی حضرت را تهدید به مرگ کرد. لذا حضرت فرمودند: «اینک که مجبورم، قبول می‌کنم به شرط آنکه کسی را نصب یا عزل نکنم و رسمی را تغییر ندهم و سنتی را نشکنم و از دور بر بساط خلافت نظر داشته باشم». مأمون با این شرط راضی شد. پس از آن حضرت، دست را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: «خداوندا! تو می‌دانی که مرا به اکراه و ادار نمودند و به اجبار این امر را اختیار کردم؛ پس مرا مؤاخذه نکن همان گونه که دو پیغمبر خود یوسف و دانیال را هنگام قبول ولایت پادشاهان زمان خود مؤاخذه نکردی؛ خداوندا عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نیست مگر از جانب تو، پس به من توفیق ده که دین تو را برپا دارم و سنت پیامبر تو را زنده نگاه دارم، همانا که تو نیکو مولا و نیکو یآوری هستی.»

فضائل

از نگاه بزرگان شیعه، امام رضا علیه السلام همانند دیگر امامان معصوم علیهم السلام، دارنده تمام کمالات و فضایل اخلاق انسانی در مرتبه اعلی است. به گفته آنان، او آن چنان در قلّه شکوه‌مند کمال و فضیلت قرار دارد که نه تن‌ها دوستان و پیروانش او را ستوده‌اند، بلکه دشمنان کینه توز و سرسخت هم به مدح و ستایش او پرداخته‌اند. درباره اوصاف اخلاقی آن حضرت «ابراهیم بن عباس» می‌گوید: «هرگز ندیدم که امام رضا علیه السلام به کسی یک کلمه جفا کند و ندیدم که سخن شخصی را قطع کند و ندیدم که نیازمندی را از درگاه خویش رد کند. او هرگز در حضور افراد تکیه نمی‌داد و هرگز او را ندیدم که با صدای بلند بخندد، بلکه خنده اش تبسم و لبخند بود. وقتی که کنار سفره می‌نشست، همه خدمتکاران و غلامان را کنار سفره می‌نشاند». [عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴].

شرایط و جنبه علمی زمان امام رضا علیه السلام

در قرن دوم ه.ق که امام رضا علیه السلام می‌زیستند، مراکز علمی رو به فزونی گذاشت. مدارس مختلف در همه علوم و به همه زبان‌ها و میان همه



نمی نمود.

یکی از یاران امام می گوید: «هیچ گاه ندیدم که امام رضا علیه السلام در سخن بر کسی جفا ورزد و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند. هرگز نیازمندی را که می توانست نیازش را برآورده سازد رد نمی کرد در حضور دیگری پایش را دراز نمی فرمود. هرگز ندیدم به کسی از خدمتکارانش بدگویی کند. خنده او قهقهه نبود بلکه تبسم می فرمود. چون سفره غذا به میان می آمد، همه افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سر سفره خویش می نشاند و آنان همراه با امام غذا می خوردند. شب ها کم می خوابید و بسیاری از شب ها را به عبادت می گذراند. بسیار روزه می گرفت و روزه سه روز در ماه را ترک نمی کرد. کار خیر و انفاق پنهان بسیار داشت. بیشتر در شب های تاریک، مخفیانه به فقرا کمک می کرد.» یکی دیگر از یاران ایشان می گوید: «فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود. لباس او در خانه درشت و خشن بود، اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می کرد، خود را می آراست (لباس های خوب و متعارف می پوشید). شبی امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ ایرادی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست کند، اما امام نگذاشت و خود این کار را انجام داد و فرمود: «ما گروهی هستیم که میهمانان خود را به کار نمی گیریم.»

شخصی به امام عرض کرد: «به خدا سوگند هیچکس در روی زمین از جهت برتری و شرافت اجداد، به شما نمی رسد.» امام فرمودند: «تقوی به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگار، آنان را بزرگواری ساخت.»

مردی از اهالی بلخ می گوید: «در سفر خراسان با امام رضا علیه السلام همراه بودم. روزی سفره گسترده بودند و امام همه خدمتگزاران حتی سیاهان را بر آن سفره نشاند تا همراه ایشان غذا بخورند. من به امام عرض کردم: «فدایت شوم بهتر است اینان بر سفره ای جداگانه بنشینند.» امام فرمود: «ساکت باش، پروردگار همه یکی است. پدر و مادر همه یکی است و پاداش هم به اعمال است.»

یاسر، خادم حضرت می گوید: «امام رضا علیه السلام به ما فرموده بود: «اگر بالای سرتان ایستادم (و شما را برای کاری طلبیدم) و شما مشغول غذا خوردن بودید بر نخیزید تا غذایتان تمام شود. به همین جهت بسیار اتفاق می افتاد که امام ما را صدا می کرد و در پاسخ او می گفتند: «به غذا خوردن مشغولند.» و آن گرامی می فرمود: «بگذارید غذایشان تمام شود.» یکبار غریبی خدمت امام رسید و سلام کرد و گفت: «من از دوستداران شما و پدران و اجدادتان هستم. از حج بازگشته ام و خرجی راه را تمام کرده ام اگر مایلید مبلغی به من مرحمت کنید تا خود را به وطنم برسانم و در آنجا معادل همان مبلغ را صدقه خواهم داد زیرا من در شهر خویش فقیر نیستم و اینک در سفر نیازمند مانده ام.» امام برخاست و به اطایقی دیگر رفت و از پشت در دست خویش را بیرون آورد و فرمود: «این دویست دینار را بگیر و توشه راه کن و لازم نیست که از جانب من معادل آن صدقه دهی.»

آن شخص نیز دینارها را گرفت و رفت. از امام پرسیدند: «چرا چنین

(پیروان حضرت یحیی)، بزرگ موبدان زرتشتیان و دیگر متکلمین وقت را دعوت کرد. مأمون هم آن ها را به حضور پذیرفت و از آن ها پذیرایی شایانی کرد و به آنان گفت: «دوست دارم که با پسر عمومی من (مأمون از نوادگان عباس عمومی پیامبر است که ناگزیر پسر عمومی امام می باشد.) که از مدینه پیش من آمده مناظره کنید.» صبح روز بعد مجلس آراسته ای تشکیل داد و مردی را به خدمت حضرت رضا علیه السلام فرستاد و حضرت را دعوت کرد. حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند و به او فرمودند: «آیا می خواهی بدانی که مأمون کی از این کار خود پشیمان می شود.» او گفت: «بلی فدایت شوم.» امام فرمودند: «وقتی مأمون دلایل مرا بررد اهل تورات از خود تورات و بر اهل انجیل از خود انجیل و از اهل زبور از زبورشان و بر صابئین بزبان ایشان و بر آتش پرستان بزبان فارسی و بر رومیان به زبان رومی شان بشنود و ببیند که سخنان تک تک اینان را رد کردم و آن ها سخن خود را رها کردند و سخن مرا پذیرفتند آنوقت مأمون می فهمد که توانایی کاری را که می خواهد انجام دهد ندارد و پشیمان می شود و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.» سپس حضرت به مجلس مأمون تشریف فرما شدند و با ورود حضرت، مأمون ایشان را برای جمع معرفی کرد و سپس گفت: «دوست دارم با ایشان مناظره کنید.» حضرت رضا علیه السلام نیز با تمامی آن ها از کتاب خودشان درباره دین و مذهبشان مباحثه نمودند. سپس امام فرمود: «اگر کسی در میان شما مخالف اسلام است بدون شرم و خجالت سؤال کند.» عمران صابی که یکی از متکلمین بود از حضرت سؤالات بسیاری کرد و حضرت تمام سؤالات او را یک به یک پاسخ گفتند و او را قانع نمودند. او پس از شنیدن جواب سؤالات خود از امام، شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد و با برتری مسلم امام، جلسه به پایان رسید و مردم متفرق شدند. روز بعد حضرت، عمران صابی را به حضور طلبیدند و او را بسیار اکرام کردند و از آن به بعد عمران صابی خود یکی از مبلغین دین مبین اسلام گردید.

رجاء ابن ضحاک که از طرف مأمون مأمور حرکت دادن امام از مدینه به سوی مرو بود، می گوید: «آن حضرت در هیچ شهری وارد نمی شد مگر اینکه مردم از هر سو به او روی می آوردند و مسائل دینی خود را از امام می پرسیدند. ایشان نیز به آن ها پاسخ می گفت و احادیث بسیاری از پیامبر خدا و حضرت علی علیه السلام بیان می فرمود. هنگامی که از این سفر بازگشتم نزد مأمون رفتم. او از چگونگی رفتار امام در طول سفر پرسید و من نیز آنچه را در طول سفر از ایشان دیده بودم بازگو کردم. مأمون گفت: «آری، ای پسر ضحاک! ایشان بهترین، داناترین و عابدترین مردم روی زمین است.»

اخلاق و منش امام

خصوصیات اخلاقی و زهد و تقوای آن حضرت به گونه ای بود که حتی دشمنان خویش را نیز شیفته و مجذوب خود کرده بود. با مردم در نهایت ادب تواضع و مهربانی رفتار می کرد و هیچ گاه خود را از مردم جدا



در تعیین سال شهادت امام نقل های مختلفی به ثبت رسیده است. گروهی سال ۲۰۲ هجری قمری را سال شهادت حضرت می دانند [الأئمة الاثنا عشر، ص ۹۸؛ ابن ابی الثلج، تاریخ أهل البيت، تحقیق: حسینی، سیدمحمدرضا، ص ۸۳، آل البيت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.]. و عده ای سال ۲۰۳ هجری قمری را؛ [الكافی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۴۷؛ أنیس المؤمنین، ص ۲۰۳؛ طبرسی، فضل بن حسن، تاج الموالید، ص ۹۸، دار القار، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ التتمة فی تواریخ الأئمة علیهم السلام، ص ۱۲۳]. اما مشهور، نظریه دوم است. در تعیین روز شهادت آن حضرت نیز اتفاق نظر نیست؛ مانند در روز جمعه از ماه رمضان، [فتال نیشابوری، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۱، ص ۵۳۱، نشر دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.]. هفدهم ماه صفر، [التتمة فی تواریخ الأئمة علیهم السلام، ص ۱۲۳]. و آخر ماه صفر. [الأئمة الاثنا عشر، ص ۹۸؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۴۱؛ أنیس المؤمنین، ص ۲۰۳].

در میان این نقل ها، نظریه آخر؛ یعنی آخرین روز از ماه صفر، مشهورترین و قابل اعتمادترین نقل است.

بنابراین، مشهورترین و قوی ترین نظریه در تاریخ شهادت آن حضرت، روز جمعه، آخرین روز ماه صفر سال ۲۰۳ هجری قمری است. [بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۳].

تدفین امام

به قدرت و اراده الهی امام جواد علیه السلام فرزند و امام بعد از آن حضرت به دور از چشم دشمنان، بدن مطهر ایشان را غسل داده و بر آن نماز گذاردند و پیکر پاک ایشان با مشایعت بسیاری از شیعیان و دوستان آن حضرت در مشهد دفن گردید و قرن ها است که مزار این امام بزرگوار مایه برکت و مباحثات ایرانیان است.

مختصری از کلمات حکمت آمیز امام

امام فرمودند: «دوست هر کس عقل اوست و دشمن هر کس جهل و نادانی و حماقت است.»

امام فرمودند: «علم و دانش همانند گنجی می ماند که کلید آن سؤال است، پس بپرسید. خداوند شما را رحمت کند زیرا در این امر چهار طایفه دارای اجر می باشند: ۱- سؤال کننده ۲- آموزنده ۳- شنونده ۴- پاسخ دهنده.»

امام فرمودند: «مهرورزی و دوستی با مردم نصف عقل است.»

امام فرمودند: «چیزی نیست که چشمانت آنرا بنگرد مگر آنکه در آن پند و اندرزی است.»

امام فرمودند: «نظافت و پاکیزگی از اخلاق پیامبران است.»

کردید که شما را هنگام گرفتن دینارها نبیند؟» فرمود: «تا شرمندگی نیاز و سوال را در او نبینم.»

امامان معصوم و گرامی ما در تربیت پیروان و راهنمایی ایشان تنها به گفتار اکتفا نمی کردند و در مورد اعمال آنان توجه و مراقبت ویژه ای مبذول می داشتند.

یکی از یاران امام رضا علیه السلام می گوید: «روزی همراه امام به خانه ایشان رفتم. غلامان حضرت مشغول بنایی بودند. امام در میان آن ها غریبه ای دید و پرسید: «این کیست؟» عرض کردند: «به ما کمک می کند و به او دستمزدی خواهیم داد.» امام فرمود: «مزدش را تعیین کرده اید؟» گفتند: «نه هر چه بدهیم می پذیرد.» امام برآشفته و به من فرمود: «من بارها به این ها گفته ام که هیچکس را نیاورید مگر آنکه قبلا مزدش را تعیین کنید و قرارداد ببندید. کسی که بدون قرارداد و تعیین مزد، کاری انجام می دهد، اگر سه برابر مزدش را بدهی باز گمان می کند مزدش را کم داده ای ولی اگر قرارداد ببندی و به مقدار معین شده پردازی از تو خشنود خواهد بود که طبق قرار عمل کرده ای و در این صورت اگر بیش از مقدار تعیین شده چیزی به او بدهی، هر چند کم و ناچیز باشد؛ می فهمد که بیشتر پرداخته ای و سپاسگذار خواهد بود.»

خادم حضرت می گوید: «روزی خدمتکاران میوه ای می خوردند. آن ها میوه را به تمامی نخورده و باقی آنرا دور ریختند. حضرت رضا علیه السلام به آن ها فرمود: «سبحان الله اگر شما از آن بی نیاز هستید، آنرا به کسانی که بدان نیازمندند بدهید.»

شهادت

امام رضا علیه السلام پس از هفده سال سکونت در مدینه و تبلیغ دین و ارشاد مردم، با نقشه و حیلۀ مأمون عباسی، راه خراسان را در پیش گرفت. آن حضرت پس از قبول اجباری ولایت عهدی مأمون و گذشت سه سال، در ۵۵ سالگی به دست مأمون خلیفه عباسی به شهادت رسید.

در نحوه به شهادت رسیدن امام نقل شده است که مأمون به یکی از خدمتکاران خویش دستور داده بود تا ناخن های دستش را بلند نگه دارد و بعد به او دستور داد تا دست خود را به زهر مخصوصی آلوده کند و در بین ناخن هایش زهر قرار دهد و اناری را با دستان زهرآلودش دانه کند و او دستور مأمون را اجابت کرد. مأمون نیز انار زهرآلوده را خدمت حضرت گذارد و اصرار کرد که امام از آن انار تناول کنند. اما حضرت از خوردن امتناع فرمودند و مأمون اصرار کرد تا جایی که حضرت را تهدید به مرگ نمود و حضرت به جبر، قدری از آن انار مسموم تناول فرمودند. بعد از گذشت چند ساعت زهر اثر کرد و حال حضرت دگرگون گردید و صبح روز بعد در سحرگاه روز ۲۹ صفر سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضا علیه السلام به شهادت رسیدند.



بیداری در برابر دشمن

درس امام رضا (علیه السلام) به همه ی ما این است که ای مسلمان! از مبارزه خسته نشو. ن خواب چون دشمن همیشه بیدار است و در شکلهای مختلف و در لباسها و نقابهای گوناگون و با آرایشهای رنگارنگ ظاهر میشود؛ چشم تیزی داشته باشید، دشمن را بشناسید و راه مبارزه ی با دشمن را بلد بشوید و مثل علی بن موسی الرضا از اول تا آخر مبارزه را ادامه بدهید.